

رحیم رئیس نیا

میرجعفر پیشه‌وری از مهاجرت باکو تا انتشار حقیقت

سیدجعفر جوادزاده که بعدها به پیشه‌وری معروف شد، در حدود سال 1272 خورشیدی / 1893 میلادی در سیدلر زیوه‌سی (زاویه سادات) یکی از روستاهای خلخال آذربایجان به دنیا آمد. در 12 سالگی همراه با خانواده‌اش، همانند هزاران خانواده دستخوش تنگناهای گوناگون اقتصادی و اجتماعی به آن سوی ارس مهاجرت کرد و در باکو رحل اقامت افکند. وی که آموزش خواندن و نوشتن را در زادگاه خود شروع کرده بود، ضمن فراشی در مدرسه روستای بلبله واقع در شبه جزیره آبشرون، به تحصیل خود نیز ادامه داد. پس از آن هم در روستای خیردالان همان‌جا مدرسه‌ای باز کرده، مشغول تدریس شد. بعد از مدتی وارد دارالمعلمین باکو شده، پس از به پایان رساندن دوره آن‌جا، در مدرسه اتحاد ایرانیان باکو، که در سال 1907 به ابتکار حزب اجتماعیون عامیون ایران (مجاهد) تأسیس گردیده بود، به تدریس زبان‌های فارسی و ترکی و شرعیات پرداخت. او در یاد کرد این مرحله از زندگی خود چنین نوشته است:

«عشق تحصیل، عشق کتاب خواندن مرا وادار کرد تا 20 سالگی تمام اوقات بی‌کاری خود را در کتابخانه‌ها به سر ببرم. بیشتر از هر موضوعی به کتب تاریخ و ادبیات و فلسفه علاقه داشتم. در این میان جنگ بین‌المللی و پشت سر آن انقلاب کبیر روسیه سر رسید. اقیانوس نهضت اجتماعی مرا هم مانند سایر جوانان معاصر از جای خود تکان داده، به میدان مبارزه سیاسی انداخت. اول از مقاله‌نویسی شروع کردم و سپس وارد خدمت [تشکیلاتی] شدم.» (1)

اگرچه نخستین مقاله‌اش گویا اندکی پس از درگرفتن انقلاب فوریه 1917 در روزنامه آچیق‌سۆز، ارگان حزب مساوات به سردبیری محمدمین رسولزاده به چاپ رسیده، ولی نویسندگی را به طور جدی با چاپ مقالاتی در روزنامه «آذربایجان جزو لاینفک ایران» آغاز کرده است.

روزنامه مذکور ارگان شاخه باکو حزب دموکرات ایران بود. اساس این سازمان گویا در حدود سال‌های نخستین جنگ جهانی اول ریخته شده بود؛ یعنی زمانی که محمدعلی تربیت مدیریت مدرسه اتحاد ایرانیان را به عهده داشت. وی با همکاری میرزا محمودخان پرورش و میرزا عبدالله عبدالله‌زاده و چند نفر دیگر شالوده این تشکیلات را بنیان نهاد؛ اما آن سازمان تنها پس از انقلاب فوریه و از هم پاشیدن تزاریسیم بود که توانست ابراز وجود کند. سلام‌الله جاوید نام عده‌ای از اعضای شناخته شده آن را که میرجعفر جوادزاده نیز یکی از آنها بوده، در خاطرات خود آورده است. (2) این سازمان که به نظری دارای نظام و انتظام تشکیلاتی چندان منسجمی هم نبوده، (3) بیشتر با کمیته آذربایجان حزب دموکرات به رهبری شیخ محمد خیابانی ارتباط داشته است تا مرکز (تهران).

روزنامه مورد بحث که اضافه شدن عبارت «جزو لاینفک ایران» به آذربایجان مفهوم خاصی به آن می‌داد، تأکیدی بود بر مهر و علاقه ایرانیان خارج از کشور به ایران. سلام‌الله جاوید می‌نویسد:

«در آن تاریخ، سال 1919، حزب مساوات، دولت آذربایجان چشم طمع به آذربایجان ایران دوخته بود و در این راستا تبلیغ می‌کرد. ایرانی‌ها هم با این کار مخالفت می‌کردند.» (4)

ناگفته نماند که در زمان انتشار روزنامه آذربایجان جزو لاینفک ایران [از 27 ربیع‌الثانی 10 / 1336 فوریه 21 / 1918 بهمن 1296 تا 16 جمادی‌الثانی 29 / 1336 مارس 8 / 1918 فروردین 1297] هنوز حزب مساوات به قدرت نرسیده و موجودیت جمهوری آذربایجان نیز که در 28 مه 1918 اعلام گردید، شکل نگرفته بود. احتمالاً آنچه در آن ایام موجبات نگرانی و واکنش ایرانی‌های ساکن باکو و حومه آن را، که در آن تاریخ دست کم 50 هزار نفر برآورد شده‌اند، فراهم آورده بود، طرح موضوع استقلال آذربایجان ایران، به مناسبت نفوذ روزافزون حزب دموکرات به رهبری خیابانی بوده است. به این حقیقت در مقاله‌ای تحت عنوان «آذربایجان» که در شماره 3 [2 جمادی‌الاول 15 / 1336 فوریه 1918] «آذربایجان جزو لاینفک ایران» درج گردیده، اشارت رفته است.

در مقاله مذکور، که به قلم ف. علی قلی زاده از ایرانیان عشق‌آباد و مدیر روزنامه مورد بحث - نوشته شده، پس از بحثی در باره عواقب و عوارض فوق‌العاده جنگ جهانی اول، که یکی از آنها هم سرنگونی هیکل مدهشده استبداد روسیه بود و خود نتایج مهمه دیگری چون اعلان خودمختاری و استقلال بعضی از سرزمین‌های تحت استیلای رژیم تزاری را به دنبال آورد، چنین آمده است:

«چنان که معلوم است، از آن جایی که بخشی از قفقاز از آذربایجان مجزا گردیده، فرقه مقتدری از مسلمانان قفقاز تشکیل یافته، با آرزوی "مختاریت آذربایجان" به فعالیت پرداخته است. این "مختاریت آذربایجان" هم بنا به افادات نویسنده آچیق‌سۆز [محمدمین رسولزاده] باعث سوءتفاهم شده، در قفقاز و آذربایجان هیاهوی بزرگی برانگیخت. چنان که خوانندگان محترم می‌دانند، چندی پیش در روزنامه تفلیس‌سکی لیستوق جمله‌ای درج گردیده بود که گویا در تبریز، مرکز آذربایجان، حزبی پیدا شده که هدف عمده‌اش عبارت است از جدا کردن آذربایجان از ایران و تشکیل دیرکتوریایی [هیئت مدیره‌ای] به منظور اداره جداگانه آن جا و الخ...» (5)

همان جمله هم در پاره‌ای از روزنامه‌های ترک زبان قفقاز اقتباساً درج گردیده است. چنین انتشاراتی باعث تشویق و هیجان

شدید ایرانیان، خصوصاً آذربایجانیان منتسب به حزب دموکرات ایران شده، ایرانیان ساکن باکو و نقاط دیگر قفقاز با مراجعت‌نامه‌های پرحرارتی خواستار توضیحاتی در این خصوص از حزب دموکرات شده‌اند. از اظهارات رابط کمیته باکوی حزب چنین فهمیده می‌شود که ضمن دعوت مراجعه‌کنندگان به سکوت و آرامش، در این خصوص از کمیته آذربایجان حزب توضیح خواسته شده است. اینک جواب خصوصی دریافتی کمیته باکو...

جواب کمیته آذربایجان

در پاسخ نامه‌تان باید بنویسیم که این احوالات چنان که در روزنامه‌های قفقاز نیز ملاحظه می‌شود، اقدامات آذربایجانی‌ها (اشاره است به مطالب مندرج در نامه) سبب تاویلات و تفسیراتی در مملکت شده است. از طرح مسئله واهی مورد اشاره در روزنامه تفلیس‌سکی لیستوق و تکرار آن در آجیق سؤز چنین فهمیده می‌شود که اقدامات وطن‌پرستانه آذربایجانی‌ها به غلط به افتادن آن‌ها به خیال مختاریت و تجزیه آذربایجان تعبیر کرده می‌شود و قیام بر ضد [دولت] تهران به تشکیل حکومت خودمختار و استقلال آذربایجان حمل می‌گردد!...

این اخبار به کلی مغایر حقیقت بوده و چنین تفسیراتی حائز پاره‌ای مضامین سیاسی است. کمیته ایالتی نمی‌تواند چنین شایعاتی را لاقیدانه تلقی نماید. به هم مسلکان محترم اکیداً اخطار می‌شود که باید چشم و گوش خود را باز کرده، متوجه و مواظب چنین شایعات بوج و بی‌معنی بشوند و از جریان بیگانگان بیمی به دل راه ندهند. در کنفرانس ایالتی فرقه به آوازی بلند و طنین‌انداز در جهان اعلام کردند که "آذربایجان جزو لاینفک ایران است، آذربایجان عضو مهم خانواده ایران است..." منتهای آمال آذربایجانی‌ها احداث ایرانی است آزاد، مستقل، متحد و مقتدر. تشکیلات حزب دموکرات هیچ‌گاه از آمال ملیه خود غفلت نکرده، به تأثیر اجرای جریان‌های مخالف در مملکت میدان نخواهد داد. هیچان تبریز ناشی از اقدامات شایان تنقید صادر شده از تهران و روبروی آن است. والا، تا دنیا دنیاست پرچم شیر و خورشید نشان در آذربایجان در اهتزاز خواهد بود. البته که احساسات آذربایجانی‌ها و نظریات آن‌ها را در روزنامه تجدد مشروحاً ملاحظه خواهید فرمود!

کمیته ایالتی آذربایجان فرقه دموکرات ایران
مکتوب نمره 19، 77 قوس 1336

اکنون از شرح مندرجات روزنامه تجدد، که دیگر زمانش گذشته، صرف‌نظر کرده، شمه‌ای از نظریات خودمان را بیان کنیم: ما که خود آذربایجانی هستیم و می‌دانیم که علاقه و ارتباط سیاسی آذربایجان به ایران و روحیه‌اش به چه درجه‌ایست و از تاریخ حیات آن به نحو شایسته‌ای آگاهی داریم، می‌دانستیم که چنین انتشاراتی تنها از طرف بعضی خوش‌خیالان بی‌عقل و یافته‌انگیزان ظاهر گردیده است...

آذربایجان روح ایران است، همان‌طور که بدن بی‌روح نمی‌تواند زنده بماند، از روح بدون بدن نیز کاری ساخته نیست. آذربایجان دست راست ایران است. بدن بدون دست با آن که به حالتی ناقص می‌تواند زندگی نماید، ولی دست بدون بدن نابود می‌گردد. خلاصه، مفتن‌های خوش‌خیال گرفتار افکار فاسده باید بدانند که فریفتن آذربایجانی و آلت دست کردن او و محو و لگدکوب نمودن حیثیت تاریخیه و شرف ملی‌اش چندان هم سهل و ساده نیست ...

آذربایجانی ملت نجیبه‌ای است خوش‌خلق، مهمان دوست و پرمهرمت که بر هر کسی اظهار دوستی می‌کند، لیکن وقتی مسئله تابعیت به میان می‌آید همچنان که روزنامه تجدد گفته، آن کاری که از آذرکده‌های قدیمی آذربادگان ساخته می‌شد، امروز دریغ است که از جوامع و مجامع آذربایجانی ساخته نشود. [آتش همان آتش و خاک همان خاک و مرد همان مرد و خون همان خون است که بود و هست] هر کس بخواهد آن‌ها را از ایران جدا نماید، به دشمنی هیبتناک در برابر او بدل شده، دست‌یازندگان به چنین اقداماتی را از کرده پشیمان می‌کنند...

روزنامه مورد بحث که نامش برگرفته از یکی از اصلی‌ترین شعارهای دموکرات‌های آذربایجان بود، با کمیته ایالتی آذربایجان حزب دموکرات ایران و ارگان آن، تجدد، پیوند تنگاتنگ داشت و گذشته از آن که مطالبی از تجدد ترجمه و در آن درج می‌گردد، تجدد نیز گزارش‌هایی در باره «فعالیت‌های دموکرات‌های بادکوبه» و روزنامه «آذربایجان چاپ بادکوبه» منتشر می‌کرد. (6) بعضی از اعضا و وابستگان کمیته باکوی حزب دموکرات چون عبدالله‌زاده فریور، شیخ باقر خرازی و علی‌اکبر اسکویی هم که در نتیجه پیش آمدن حوادث مارس 1918، که منجر به کشتار هزاران مسلمان به تحریک دانشناک‌ها و هم‌دستانشان شد، مجبور به ترك باکو شده بودند، به تبریز آمده، به حزب دموکرات پیوستند و در جنبش خیابانی شرکت کردند. عبدالله‌زاده که پس از آن در تبریز ماندگار شد و به تدریس در مدرسه متوسط محمدیه و نویسندگی در تجدد و ... پرداخت، (7) مدیر مدرسه اتحاد ایرانیان، رهبر سازمان دموکرات‌های ایرانی مقیم باکو و یکی از نویسندگان ارگان آن‌ها بود. رساله «ایران دمیریول امتیازاتی» (امتیازات راه‌آهن ایران) یکی از نوشته‌های او بود که به‌طور پاورقی از شماره اول آذربایجان... تا شماره 9 آن به‌چاپ رسیده است.

روزنامه مذکور که اکثر مقالاتش به زبان ترکی آذربایجانی و بعضی از آن‌ها به زبان فارسی بود، خود را «ناشر افکار حزب دموکرات ایران» معرفی کرده، بر آن بود تا «عموم هم‌وطنان خود را با اصول دموکراسی آشنا» نماید. گردانندگان آن مخصوصاً بر این نکته تأکید می‌ورزیدند که روزنامه می‌خواهد «کارگران و کسبه را به اقتضای عصر معاصر کرده، در میان آن‌ها به دایره علم و معارف توسعه دهد. [روزنامه] طرفدار فقیر کردن ثروتمندان و ضعیف کردن مقتدران نبوده، بلکه بر عکس بر آنست تا به واسطه چاره‌جویی و گشودن راه‌های اقتصادی - سیاسی - اجتماعی به ثروتمند شدن فقرا و مقتدر شدن ضعیفا کمک نماید

و....»(8)

اگرچه برای ادامه انتشار روزنامه تدارکات لازم دیده شده و حتی چاپ‌خانه‌ای به نام نوروز به منظور انتشار آن تأسیس گردیده بود، ولی پیش آمدن حوادث مارس در باکو انتشار آن را از شماره 13 به بعد متوقف کرد. اشاره به سازمان دموکرات‌های ایرانی باکو و ارگان آنها به جهت آغاز فعالیت‌های سیاسی و نویسندگی جوادزاده با آنهاست. سلام‌الله جاوید که در آن دوره در مدرسه اتحاد ایرانیان، که اغلب اولیا و مربیان از اعضای اصلی سازمان مورد بحث بودند، تحصیل می‌کرده، جوادزاده را نیز، که از معلمان همان مدرسه بوده، از فعالان همان سازمان و جمعیت معارف ایران، که برای ترویج معارف به دایر کردن کلاس‌های شبانه و اجرای نمایش و ... می‌پرداخت، به شمار آورده، خاطرنشان ساخته است که وی از بازیگران نمایشی تحت عنوان انتقام حقیقی بوده است.(9)

«میرجعفر (خلخالی) سیدجوادزاده» پنج مقاله، در شماره‌های مختلف آذربایجان جزء لاینفک ایران به شرح زیر به چاپ رسانده است:

□ «معارف خدمت لازم‌دیر» (برای معارف خدمت لازم است)، ش 21 (1 بهمن 1296).

نویسنده در این مقاله می‌گوید که ملت ایران از سال‌ها پیش رو به انقراض نهاده است و اکثر عوام جامعه در برابر این مسئله بی‌تفاوت هستند. غالب افراد اقلیتی هم که به چاره جویی درد پرداخته‌اند، به علت بی‌علمی نتیجه مطلوبی به دست نیاورده‌اند. آنها غالباً از سر ناآگاهی فریفته اظهارات عوام فریبانه سیاستمداران انگلیسی شده، اتحاد با انگلیس یا روس را عامل سعادت‌مندی دانسته و به بیراهه رفته‌اند. آن‌هایی هم که متوجه چاره حقیقی بوده‌اند، به علت جهل عمومی ناگزیر از فعالیت مخفی شده، با از خودگذشتگی به هدف رسیده، اداره حکومت را که نجات وطن بسته به آنست به دست ملت سپردند. لیکن متأسفانه ملت به علت بی‌علمی نتوانست استفاده شایسته‌ای از آزادی ببرد. در این میان خائنان منفعت‌طلب مردم را به نیرنگ فریفته، رشته امور را به دست گرفتند و دوستان و خادمان اصلی وطن و ملت باز ناگزیر از فعالیت مخفی شدند و روس و انگلیس به دست عوامل داخلی خود صدها فرزند غیور وطن را نابود کردند و بعضی را با تکفیر از میدان به در بردند... اینک انقلاب کبیر روسیه فرصت آن را پدید آورده است که آن نیروی مخفی دیگر بار به تدریج به فعالیت علنی پردازد... آن چه سبب انقراضمان شده، بی‌علمی است. اگر علم و معارف داشتیم مشروطه جوانمان آلت دست خائنان نمی‌شد... بدون علم نمی‌توان زیست... تا فقرا آگاه نشده‌اند، به حقوقشان همچنان تجاوز خواهد شد... علم شرعاً نیز برای انسان واجب شمرده شده است. اطلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة... برای زندگی کردن به علم نیاز داریم، برای زنده شدن به علم نیاز دارم و ...

□ «نه وقت دنمک اولارکی ایران ایرانلی لاریندی؟» (کی می‌توان گفت که ایران از آن ایرانیان است؟) (ش 30) (3 بهمن 1296).

در این مقاله پس از اشاراتی به تأثیرات سوءاستعمار و حکومت استبدادی و نظام خان‌خانی، تنها راه چاره تشکیل حکومتی مقتدر دانسته می‌شود. پدید آمدن چنین حکومتی هم تنها در پرتو اتحاد ملت ممکن است. از همین روست که حزب دموکرات ایران نجات ایران را در تشکیل چنین حکومتی دانسته است. چنین حکومتی در ایران تنها با حکومت مشروطه عامه امکان‌پذیر است. اگر ایرانیان خواهان چنین حکومتی هستند، باید به حزب دموکرات پیوندند. در این صورت است که می‌توان گفت ایران از آن ایرانیان است.

□ «امید»، ش 7 (5 اسفند 1296).

یک قطعه ادبی است خطاب به فرزندان وطن که تنها امید دورافتادگان از وطن به اتحاد و مبارزه آنها بسته است. بی‌وطن نمی‌توان زیست. ملت و ملیت تنها با وجود وطن پایدار می‌ماند.

□ «ترقی یولو آرامالی» (باید راه ترقی جست)، ش 14 (7 اسفند 1296).

در این مقاله یکی از موانع ترقی ملت ایران، یعنی سنت امتیازات شخصی و طبقاتی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. به زعم نویسنده همین امتیازات دست و بال ملت را بسته، افراد آن را از ابراز لیاقت و خلاقیت بازداشته است. نجات مملکت و از آن جمله حتی اعیان و اشراف در گرو گشودن زنجیر اسارت و استبداد از دست رعیت است.

□ «انقراضه باشلا بیریق» (روبه انقراض می‌رویم)، ش 21 (9 اسفند 1296).

در این مقاله که به دنبال انتشار اخبار پیشروی نیروهای انگلیسی به سوی شمال ایران و قفقاز نوشته شده، به سیاست استعماری انگلیس در ایران، که وارد مرحله جدید تجاوز آشکار شده، پرداخته، اولاد وطن، که در گهواره غفلت با لالایی جهالت به خواب رفته، به بیداری و مبارزه با دشمن غدار فراخوانده شده‌اند. نویسنده خطاب به افراد ملت و احزاب سیاسی و سازمان‌های ملی هشدار داده است که اکنون نه تنها استقلال، بلکه موجودیتمان نیز در خطر نابودی است. اینک زمان ثبوت ادعاها فرارسیده و میدان تجربه و عمل در پیش روست!

مقاله اخیر واپسین مقاله چاپ شده پیشه‌وری بعدی که در آن تاریخ نام میرجعفر (خلخالی) سید جوادزاده را در زیر نوشته‌هایش می‌گذاشت، در روزنامه آذربایجان ... بود که دو هفته بعد برای همیشه از انتشار بازماند و کمیته باکوی حزب دموکرات ایران نیز در همان ایام در کوران کشمکش‌های خونین باکو از هم پاشید.

جوادزاده پس از تعطیل آذربایجان ... و انحلال کمیته باکوی حزب دموکرات ایران به تدریج به حزب عدالت که در اواسط بهار 1296 / مه 1917 در ناحیه نفت‌خیز صابونچی باکو تشکیل گردیده بود، گرایش یافت.

عدالت در حقیقت حزب کارگران ایرانی مشغول کار در باکو و اطرافش بود که دامنه فعالیتش به زودی به شهرهای شمالی ایران و آسیای میانه نیز کشیده شد و بعدها تبدیل به حزب کمونیست ایران شد. پیشه‌وری در واکنش به تشکیل حزبی به نام عدالت به توسط جمال امامی و علی دشتی و ابراهیم خواجه نوری - که استخدام مستشاران آمریکایی و مبارزه با خطر کمونیسم در سرلوحه برنامه‌اش بود و «درگیری‌های متعدد در تهران و شهرستان‌ها میان اعضا و هواداران حزب عدالت با توده‌ای‌ها، در طول سال‌های 1322 الی 1325 خ همواره وجود داشت.» (10) - اقدام به نوشتن سلسله مقالاتی در باره تاریخچه حزب عدالت کرده، آن‌ها را در چند شماره سال اول آژیر (1322 خ) به چاپ رساند؛ با این تذکر که «حزبی که می‌خواهم تاریخچه مختصر آن را به نظر خوانندگان آژیر تقدیم کنم، غیر از حزب عدالت امروزی است. از قراری که اساس نامه عدالت امروزی نشان می‌دهد، این دو حزب با هم هیچ‌گونه وجه مشترکی ندارند و تصور هم نمی‌رود که رهبران این یکی خواسته باشند خود را وارث مؤسسين آن یکی معرفی بکنند...» (11)

اگرچه در این جا فرصت پرداختن به تاریخچه حزب عدالت نیست، اما اشاره به مناسبات این حزب با شاخه باکوی حزب دموکرات از بابت روشن کردن مسیر زندگی سیاسی پیشه‌وری لازم می‌نماید.

از این دو حزب کمیته حزب دموکرات چنان که گذشت در مدرسه اتحاد ایرانیان مستقر بود، در حالی که کمیته مرکزی حزب عدالت، در صابونچی، قلب معادن نفت و مرکز کارگران ایرانی تشکیل گردیده بود و جلسات آن معمولاً در مدرسه تمدن ایرانیان آن ناحیه، که جوادزاده يك چند مدیر آن جا بوده، برگزار می‌شد. سازمان‌های دموکرات‌های ایرانی باکو به نوشته پیشه‌وری «صد درصد تابع کمیته ایالتی آذربایجان حزب مزبور [دموکرات ایران] بوده، از تبریز مستقیماً دستور می‌گرفت و از کارهای خود به آن جا گزارش می‌داد.» (12) در حالی که حزب عدالت ضمن داشتن ارتباطهایی با سازمان همت و حزب کمونیست (بلشویک) دست کم در آن دوره حزب مستقلی به شمار می‌آمد. این حزب ایرانی، با توجه به کثرت کارگران ایرانی در روسیه و به ویژه قفقاز و اعتقاد به این که پیروزی سوسیالیسم در روسیه راه‌گشای آزادی ایران و ایرانی خواهد شد، خواهان شرکت فعال اعضا و هواداران خود در انقلاب روسیه بود؛ در حالی که «دموکرات‌های ایرانی می‌گفتند که ما هرگز در انقلاب داخلی روسیه و کشمکش‌های احزاب و دستجات محلی نباید مداخله بکنیم. کار ما و وظیفه ما این است که نگذاریم حقوق افراد ایرانی پایمال بشود...» (13)

با وجود اختلافات موجود در بین دموکرات‌ها و عدالتی‌ها، دو تشکیلات در عین حال دارای منافع مشترکی نیز بودند و حتی مذاکراتی هم برای اتحاد در بین آن‌ها جریان داشته است. (14) اما چنان که گذشت، کمیته باکوی حزب دموکرات بر اثر حوادث خونین مارس 1918 از هم پاشید، در حالی که حزب عدالت به رغم کشمکش‌ها و رقابت‌های جاری در قفقاز و دست به دست شدن‌ها و زیر و رو گشتن‌ها پایید. پیشه‌وری در رابطه با ترکیب و مناسبات دو حزب مورد بحث به نکته‌ای اشاره کرده است که قابل توجه است:

«افراد حزب دموکرات البته در تحت‌تأثیر نهضت انقلابی روسیه نسبت به افراد تشکیلات داخلی آن حزب انقلابی‌تر و تندروتر بوده و در ابراز احساسات میهن‌پرستی و آزادی‌خواهی از افراد حزب عدالت عقب نمی‌مانند...» (15)

و در حقیقت جلب و جذب شدن بسیاری از آن‌ها، به ویژه پس از انحلال کمیته باکوی حزب دموکرات به حزب عدالت امری ممکن بود، چنان که چنین نیز شد و دموکرات‌هایی چون حسین محمودزاده، سیف‌الله ابراهیمزاده، حسن ضیاء - که اشعار و مقالاتش در آذربایجان جزو لاینفک ایران به چاپ می‌رسید - و ... جوادزاده به عدالت پیوستند. پیشه‌وری در اشاره به ماجرای سالن بنای باشکوه اسماعیلیه (16) - که اکنون محل اداری آکادمی جمهوری آذربایجان است - که خود در محل وقوع حادثه حضور داشته، می‌نویسد که «نگارنده آن روز کاملاً بی‌طرف بودم، از روی احساسات عدالت‌چی‌ها و از روی منطق فونسلوگری را ذی‌حق می‌دانستم.» (17) اما با توجه به این حقیقت که حادثه مورد بحث در روز 29 بهمن 1296 اتفاق افتاده و جوادزاده در مقاله «کی می‌توان گفت که ایران از آن ایرانیان است؟» که در شماره مورخ 30 بهمن آذربایجان جزو لاینفک ایران، یعنی يك روز پس از وقوع حادثه درج گردیده، ایرانیان را به پیوستن به حزب دموکرات دعوت کرده، قبول ادعای وی مبنی بر بی‌طرفی در آن روز دشوار می‌نماید؛ اگرچه احتمال گرایش تدریجی او به حزب عدالت را نیز باید در نظر داشت. در هر حال واقعیت این است که جوادزاده احتمالاً در سال 1298 خ به حزب عدالت پیوسته و در کنفرانس عمومی حزب که در اواسط سال 1298 / 1919 برگزار شده، به عضویت کمیته مرکزی آن برگزیده شده (18) و از شماره 21 (23 اکتبر 1919/ 28 مهرماه 1298) روزنامه حریت، ارگان حزب عدالت، که از تاریخ 10 ژوئن 1919/ 20 خرداد 1298 به انتشار آغازید، تا شماره 73، واپسین شماره آن، که در 24 مه 3 / 1920 خرداد 1299 منتشر گردید، سردبیری آن را به عهده داشته است.

وی در همین دوره در حریت و روزنامه‌های دیگر کمونیستی چون آذربایجان فقراسی (تنگ‌دستان آذربایجان)، یولداش (رفیق)،

کومونیست، آذربایجان موقت حربی انقلاب کومیت‌سینین اخباری (اخبار کمیته انقلاب جنگی موقت آذربایجان) و مجله مشعل و ... ده‌ها مقاله به چاپ رسانده است. البته او مقاله نویسی در روزنامه حریت را از پیش از عهده‌دار شدن سردبیری آن و از شماره‌های اولیه آن شروع کرده بود. ضمناً گذشته از مقالات جدی، بعضی طنزهای سیاسی نیز به ویژه در حریت با امضای عجول، که در حقیقت نیز بعدها از آن استفاده کرد، به چاپ رسانده است.

مقالات مذکور، که غالباً به مناسبت موضوعات روز قلمی گردیده‌اند، به طور کلی به دو دسته قابل تقسیم هستند: مقالات مربوط به ایران و مقالات مربوط به انقلاب و دولت نوظهور شوروی. موضوع اصلی و برگردان غالب مقالات انقلاب است. او که در *آذربایجان جزو لاینفک ایران* نجات ایران را بسته به تشکیل دولت مقتدر و تشکیل چنان دولتی را در گرو اجرای اصول اساسی حکومت مشروطه عامه می‌دانست، اینک می‌نویسد که «مشروطه و قانون اساسی فعلی به صورتی پوشیده چیزی جز برآورد کننده آرزوهای» مشتی ملاک و خوانین نیست. از همین روی است که ما دهقانان و کارگران را به سرنگون کردن این مشروطه پوسیده و تشکیل جمهوریت شورایی به جای آن دعوت می‌کنیم.» (19) او در مخالفت با آن‌هایی که وقوع انقلاب را در ایران آن زمان ناممکن می‌دانستند، طغیان امثال امیرعشایر و اسماعیل آقا (سمیتکو) و بعضی شورش‌های خودجوش هر از گاهی در نقاط مختلف ایران را نشانه‌هایی از تشدید ناراضی عمومی و مقدمه درگیری انقلاب دانسته، اظهار می‌داشت که «ایران آستان يك انقلاب است، آن هم انقلاب پرولتری!» (20) و «اندیشه انقلاب در ایران بیدار شده، زحمتکشان ایران حقوق خود را فهمیده‌اند. آن‌ها ضمن شرکت در انقلاب دنیا به فکر اجرای اصول اشتراکیت (کمونیزم) در ایران هستند. ما به پیروزی آن‌ها ایمان داریم ... دیگر بشریت از حیات و گذران کهنه به تنگ آمده، در طلب دنیای نو است. ایرانیان نیز عضوی از همان انسانیت هستند...!» (21) او با شوری خاص از انقلاب روسیه و تأثیرات جهانی آن دم می‌زد: «... انقلاب روسیه تأثیر دوران‌ساز خود را گذاشته است. فقرای کاسبه به واسطه انقلاب اکتبر به قدرت رسیده، حاکمیت شورایی را اعلام کردند. انقلاب روسیه نه تنها بر ملل روسیه اثر نهاده، در سراسر دنیا نیز تأثیر گذاشته است. این انقلاب در همه جا اندیشه حاکمیت فقرا را بیدار کرده، آرمان کمونیسم در هر جا راه یافته، انقلاب آرام و گام به گام نه، که رعدآسا پیش تاخته، دژ کاپیتالیسم و امپریالیسم را در محاصره گرفته است. به ویرانی آن دژ ایمان بیاوریم.» (22)

وی بر آن بود که «انقلاب روسیه به خاطر فقرای کاسبه آغاز شده، به پیروزی فقرای کاسبه و انقلاب دنیا منجر خواهد شد.» (23) و «روسیه اصول فدراسیون را پذیرفته، استقلال ملی را به رسمیت می‌شناسد. امروز در ترکستان، استونی، اوکراین و ... دولت‌های ملی شورایی متحد با روسیه وجود دارد که روسیه انقلابی ابداً در امور داخلی آن‌ها مداخله نمی‌کند...» (24) بنابراین «اگر از دیدگاه زحمتکشی و ملت‌پروری به مسئله نگاه کنیم، چاره‌ای جز ملحق شدن به نیرویی که با توانگران غرب مبارزه می‌کند، نداریم. به نظر ما همان طور که کاپیتالیست‌های غرب خصم جانمان هستند، ملاکان ایران هم دشمنان می‌باشند. اتحاد با پرولتاریای روسیه پیش از آن که منافع ملی‌مان را حفظ می‌نماید، منافع طبقاتی ما را نیز تأمین خواهد کرد. زیرا که کاپیتالیسم اروپا ما را نه به خاطر خصوصیات ملی‌مان، بلکه از برای منافع تجارتنی - طبقاتی خودش است که می‌خواهد تحت اسارت قرار دهد.» (25) و یکی دو روز بعد ابراز می‌دارد که «روزی که حکومت مساواتی در آذربایجان [قفقاز] سرنگون شد، ما خطاب به ایرانی‌ها نوشتیم که انقلاب ایران آغاز گردیده است. بنا به اخبار دریافتی، انزلی و آستارا از طرف واحدهای ارتش سرخ اشغال گردیده، انگلیسی‌ها فرار کرده‌اند... با ورود ارتش سرخ به خاک ایران فقرای کاسبه انقلابی ایران بر ضد حکومت فعلی قیام کرده، خواهان تغییر بنیادی نظام حاکم خواهند شد. بدیهی است که ارتش سرخ هم به انقلابیون ایران کمک خواهد کرد. فقرای کاسبه ایران نیازمند چنین کمکی هستند... باید دانست که هدف روسیه از کمک به فقرای کاسبه ایران و دیگر کشورها تصرف آن کشورها نیست، بلکه احیای سوسیالیسم در آن جاهاست... بعد از آن هم وظیفه انقلابی ما فقرای کاسبه ایران را ساختن کشورمان از چنگ انگلیسی‌ها و نوکران آن‌هاست و ... کمک به ارتش سرخ که در حال پیشروی به سوی هندوستان برای نجات آن کشور است. و سپس آباد ساختن ایران ویران شده به دست جغدهای کهنه کار است ... تمام زحمتکشان ایران باید به حزب کمونیست پیوسته، زیر پرچم سرخ گرد آیند... فقرای کاسبه روسیه مخالفتی با شعار "ایران از آن ایرانیان است"، ندارند، بلکه آن‌ها بیش از ما مدافع شعار "زحمتکشان هر سرزمینی حاکمان واقعی آن جا هستند"، می‌باشند... ای زحمتکشان ایران، بیایید برویم حاکم کشور خود شده، اراضی زراعتی خود را از ملاکان گرفته، با زراعت گذران کنیم.» (26)

آن چه مذکور افتاد مشتکی بود از خروار نوشته‌های م. ج. جوادزاده که حاکی از شیفتگی وی نسبت به آرمانی است که در آن دوره جاذبه روزافزونی در جوامع تحت ستم و به ویژه جامعه چند ده هزار نفری مهاجران ایرانی ساکن قفقاز داشت. خود وی بعدها در توضیح و توجیه انگیزه خویش در باره موضع‌گیری‌هایش در آن دوره می‌نویسد که چنین می‌اندیشیده است که «نجات و سعادت ملت و میهن من در پیشرفت رژیم می‌است که انقلابیون روسیه می‌خواهند و اگر غیر از لوی پرافتخار لنین بیرق دیگری در روسیه در اهتزاز باشد، استقلال و آزادی ملت ایران همیشه در معرض خطر خواهد بود.» (27) در هر حال برای بررسی همه جانبه این نوشته‌ها احتیاج به مجال دیگری است.

اندکی پس از انتشار نوشته‌های مورد بحث که سطوری از آن‌ها نقل گردید، جوادزاده عازم گیلان می‌شود. وی تا این تاریخ در حدود 15 سال از عمر حدوداً 27 ساله خود را در باکو گذرانده بود و اگرچه از زمان قدم‌گذاری‌اش به میدان فعالیت سیاسی - تشکیلاتی بیش از 3 سال نمی‌گذشت، با این همه در طی این مدت کوتاه در محیط زندگی و نیز حیات وی رویدادهای زیر و روکننده زیادی رخ داده بود.

به طوری که دیدیم با پیش آمدن حوادث 31 مارس تا 2 آوریل 1918 بساط کمیته باکوی حزب دموکرات درهم نوردیده شد. در جریان این حوادث بیش از سه هزار نفر غالباً مسلمان - آذربایجانی که دست کم 600 نفر آن‌ها ایرانی بوده، (28) به خاک و خون کشیده شد و زخم خون چکان دیگری در مناسبات آذربایجانی - ارمنی گشوده شد. در حدود 10 روز پس از آن، گاردیه

سرخ قدرت را در باکو به دست گرفت و کمون باکو تشکیل گردیده، به گسترش حاکمیت شوروی در شهر و اطراف آن پرداخت. لیکن چهار ماه بعد با نزدیک شدن نیروهای انگلیسی تحت فرمان دنسترویل - که از طریق بغداد و همدان و قزوین رو به شمال ایران پیش آمده و پس از برخوردهایی با جنگلی‌ها خود را به انزلی رسانده بودند - کمون باکو نیز از هم پاشید و زمام حاکمیت شهر در اواخر ژوئیه 1918/ اوایل مرداد 1297 به دست دیکتاتوری سنتروکاسپی متشکل از افسران ناوگان خزر و نمایندگان اِس اِر‌ها و دانشناک‌ها و منشویک‌ها، که در کمون باکو (کمیته اجرائیه شورای باکو) نیز شرکت داشتند، افتاد. از حوادث دوره يك ماه و نیمه حاکمیت دیکتاتوری مذکور آمدن نیروهای انگلیسی تحت فرمان دنسترویل بود که به درخواست حکومت مزبور به باکو آمدند، دستگیری کمیسرهای بلشویک و زندانی کردن آن‌ها و سرانجام حمله نیروهای عثمانی به شهر، که از زمان حاکمیت کمون درصدد تصرف باکو بودند. با ورود «اردوی اسلام قفقاز» یعنی نیروهای مشترک عثمانی و واحدهای وابسته به دولت جمهوری آذربایجان تشکیل شده در 28 مه 1918 و مستقر در گنجه، در 15 سپتامبر 1918 به باکو، حوادث چندی به وقوع پیوست که اهم آن‌ها عبارت بودند از: خروج نیروهای انگلیسی از باکو در آستانه ورود اردوی مذکور و بازگشت آن‌ها به انزلی؛ از هم پاشیدن دیکتاتوری سنتروکاسپی و فرار کمیسرهای باکو از زندان - که به دستگیری آن‌ها در خزر و تیرباران شدنشان در شب 20 سپتامبر در ترکمنستان منجر شد و انتقال دولت مساوات از گنجه به باکو و نیز دست گشودن اردوی فاتح به قتل و غارت و به ویژه کشتار ارمنه به انتقام کشتارهای 31 مارس تا 2 آوریل. پیشه‌واری که در آن زمان در باکو حضور داشته، سال‌ها بعد، پس از اشاره به سخت‌گیری دیکتاتوری سنتروکاسپی نسبت به تمام احزاب دست چپ و از آن جمله توقیف عده زیادی از اعضای حزب عدالت و رکود زندگانی سیاسی، از ورود اردوی مذکور به شهر چنین یاد می‌کند:

«به هر حال شهر بعد از چندین ماه محاصره سقوط کرد. حکومت به دست ترک‌ها افتاد. سربازان نوری پاشا به بهانه انتقام ترک‌های محلی که از طرف دانشناک‌ها به قتل رسیده بودند، شهر را غارت و ارمنه را قتل‌عام کردند. من وحشی‌گری دانشناک‌ها را روز 18 مارس 1918 دیده، در آن روز عده بی‌شماری از مردمان بی‌گناه، مخصوصاً ایرانیان بی‌طرفی [را] که در کاروان‌سراها سوخته و زغال شده بودند، با چشم خود مشاهده کرده بودم از دیدن جنایاتی که این مردمان بی‌شعور، بدون علت اساسی ... مرتکب شده بودند، روان انسان عاصی می‌شد، ولی ترک‌ها هم از آن‌ها عقب نمانده بودند.... سه شبانه‌روز شهر را به دست سربازان داده، گفته بودند هرچه دلشان بخواهد بکنند...»

و سپس جریان نجات دو ارمنی از چنگال سربازان ترک را به وساطت خود بازمی‌گوید. (29) وی مدتی پس از وقوع حوادث اواسط سپتامبر 1918 مقاله‌ای تحت عنوان «مقصر کیست؟» را که در ش 22 (67 آوریل 1920) حریت به چاپ رسیده، به تجزیه و تحلیل مسائل ارمنی - مسلمان اختصاص داده، رهبران حزب دانشناک و مساوات را مسبب اصلی‌درگیری‌های خونین پایان‌ناپذیر ارمنه و آذربایجانی‌ها معرفی کرده است:

«...این نظر که کشتار متقابل ارمنه و مسلمانان (آذربایجانی‌ها) تا زمانی که هر دو قوم از بین نرفته‌اند، ادامه خواهد یافت، اشتباه است. زیرا که به وجود آورنده مسئله ارمنی و مسلمانان نه عموم ارمنه هستند و نه همه مسلمانان که اختلافاتشان تا باقی ماندن يك نفر از هر دو طرف حل نشود. هرگز چنین نیست. مسئله ارمنی - مسلمان موجد دارد. اگر آن از میان برداشته شود، می‌توان اطمینان یافت که مسئله ارمنی - مسلمان نیز از بین خواهد رفت. آن موجد هم عبارت است از احزاب دانشناک و مساوات. افروزنده آتش جنگ آن‌ها هستند. بنابراین طرفداران صلح و مسالمت را لازم است که آن‌ها بمیرند. در آن صورت هم ارمنی‌ها و هم مسلمانان (آذری‌ها) روی آسایش خواهند دید... فقرای کاسبه هر دو مملکت [ارمنستان و آذربایجان] را است که به خاطر استقرار حاکمیت خود دانشناک‌های مبلغ‌هایستان بزرگ و مساواتی‌های ستایشگر توران بزرگ را از میان بردارند. زیرا که برای انسان‌های امروز نه هایستان [ارمنستان] بزرگ و توران بزرگ، بلکه دولت‌های آذربایجان و ارمنستان کوچک شوروی لازم است که ساکنان قلمرو خود را به جنگ‌های ملی و دینی سوف ندهند...»

ناگفته نماند که تبلیغ این نظر در آستانه سرازیر شدن واحدهای اردوی یازدهم ارتش سرخ از قفقاز به سوی جنوب و برانداختن دولت‌های ملی‌گرا در جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان معنی خاصی می‌توانست داشته باشد... پس از شکست قطعی دولت اتحاد و ترقی از متفقین و انعقاد قرارداد مودروس، نیروهای عثمانی باکو را ترک کردند و نیروهای انگلیسی این بار به فرماندهی تامسون در اوایل نیمه دوم نوامبر 1918 وارد باکو شدند و بعد از يك ماه و اندکی دولت جمهوری آذربایجان از طرف فرماندهی نیروهای انگلیسی به رسمیت شناخته شد. تا اوت 1919 که نیروهای انگلیسی باکو را ترک کردند، با آن دولت همزیستی مسالمت‌آمیز داشتند.

در دوره حاکمیت مساوات که تا اواخر آوریل 1920 به مدت 23 ماه دوام آورد و به ویژه پس از افتتاح پارلمان در دسامبر 1918، روی هم رفته ثبات و آرامشی در اوضاع پدید آمد و اصول دموکراسی چندان مراعات می‌گردید که حتی بلشویک‌ها و احزابی چون همت و عدالت که متفقان آن‌ها به شمار می‌آمدند، با وجود محدودیت‌ها می‌توانستند به فعالیت نیمه علنی خود ادامه بدهند و ارگان‌های مطبوعاتی خود را منتشر سازند. به عنوان مثال، حریت، ارگان حزب عدالت که دیدیم جوادزاده سردبیر آن بود، در همین دوره به طور مرتب منتشر گردیده است. و هم در اواخر همین دوره، به دنبال مذاکراتی در بین نمایندگان احزاب کمونیستی عدالت، همت و شاخه باکوی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه، هر سه تشکیلات به هم پیوستند و از پیوستن آن‌ها حزب کمونیست آذربایجان پدید آمد که نخستین کنگره خود را در 11 فوریه 1920 برگزار کرد.

سه هفته پس از پیروزی ارتش سرخ در جمهوری آذربایجان و سقوط دولت مساوات، ناوگان سرخ مستقر در خزر به سوی سواحل جنوبی آن دریا پیشروی کرد و با پیاده شدن افراد آن در بندر انزلی، نیروهای انگلیسی که از اواسط سال 1297 / 1918 خ آن جا را به پایگاه نظامی خود تبدیل کرده بودند، به همراه گارد سفیدی‌های پناه برده به آن‌ها و نیز نیروهای قزاق از

گیلان عقب نشستند و با عقب‌نشینی آنها و پیشروی واحدهای ارتش سرخ، جنبش گیلان وارد مرحله نوینی شد. همین حوادث در زندگی جوادزاده نیز صفحه جدیدی گشود. خود وی در این باره گفته است:

«... نهضت آزادی جنگل مرا هم مانند همه آزادی‌خواهان ایرانی جلب نمود. بدون فوت وقت به آن جا شتافتیم ... در آن جا هم پیوسته در صف اول بودم، روزنامه می‌نوشتیم، سخنرانی می‌کردم، عملاً در پیشرفت مقاصد ملی سخت‌ترین و با مسئولیت‌ترین کارها را به عهده می‌گرفتم...» (30)

جوادزاده به همراهی گروهی از عدالت‌جوی‌ها، که تعداد آنها را 23 یا 30 نفر نوشته‌اند و احیاناً در رأس آنها به گیلان فرستاده می‌شود. در بعضی از منابع ادعا شده است که وی برای مذاکره با میرزا کوچک خان فرستاده شده، در حالی که بعضی دیگر علت اعزام او را تدارک مقدمات برگزاری نخستین کنگره حزب کمونیست ایران دانسته‌اند. (31) اگر نظر دوم را بپذیریم، جوادزاده نمی‌توانسته است پیش از اعلان جمهوری گیلان در این ولایت باشد، زیرا که به نوشته‌ای، «حزب کمونیست ایران [که احیاناً پس از ادغام حزب عدالت در ترکیب حزب کمونیست آذربایجان چنین نامیده شده و این نام‌گذاری در کنگره انزلی حزب تثبیت گردیده] 12 روز پیش از آغاز کنگره، 30 نفر از فعالان حزبی را به سرپرستی جعفر جوادزاده و سلطانزاده به انزلی فرستاد...» (32) در حالی که بین اعلان جمهوری و آغاز کار کنگره 17 روز فاصله بوده است؛ یعنی که در این صورت هیئت مذکور بایست 4-5 روز پس از اعلان جمهوری به انزلی وارد بشود. از آگاهی‌های موجود دیگر نیز چنین مستفاد می‌شود که به هنگام ورود واحدهای سرخ به انزلی جوادزاده هنوز در باکو بوده است. گزارش او تحت عنوان «ورود نریمان نریمانوف» [به باکو] در شماره مورخ 17 مه 1920 روزنامه کومونیست درج گردیده و در مقاله «انقلاب ایران» او که در شماره 23 مه آذربایجان موقت حزبی انقلاب کومینه‌سی‌نین اخباری به چاپ رسیده، نوشته شده است که «بنا به اخبار دریافتی انزلی و آستارا از طرف واحدهای ارتش سرخ اشغال گردیده، انگلیسی‌ها فرار کرده‌اند» و همین مقاله با این فراخوان به پایان رسیده است: «ای زحمتکشان ایران، بیایید برویم حاکم کشور خود شده، اراضی زراعتی خود را از ملاکان گرفته، با زراعت گذران کنیم.»

در مقدمه آثار منتخب میرجعفر پیشه‌واری ... هم تاریخ اعزام او به گیلان روز 23 مه نوشته شده است. بنابراین می‌توان گفت که وی پس از نوشتن مقاله مذکور است که به سوی گیلان به راه افتاده و در این صورت 4-5 روز پس از ورود واحدهای ارتش سرخ به انزلی به آن جا رسیده است. ترجمه نوشته مذکور از این قرار است:

«حزب عدالت ایران برای برپاداشتن جبهه واحد مبارزه بر ضد مرتجعان داخلی و مداخله‌گران امپریالیست و ... در کشور، تلاش می‌کرد. به همین منظور هم حزب با سران جنبش جنگل تماس می‌گیرد و در اوایل خرداد ماه سال 1299 / 23 مه 1920 ، برای مذاکره با میرزا کوچک خان هیئتی به سرپرستی پیشه‌واری اعزام می‌دارد. مذاکرات هیئت به موفقیت می‌انجامد و در اواسط ماه خرداد، یعنی در 4 ژوئن 1920، جمهوری گیلان اعلان می‌گردد. م. ج. پیشه‌واری هم به عنوان وزیر خارجه حکومت انقلابی مذکور تعیین می‌گردد.» (33)

از منابع موجود چنین فهمیده می‌شود که دو روز پس از پیاده شدن واحدهای سرخ در انزلی، مذاکرات بین کوچک‌خان و نمایندگان شوروی آغاز می‌گردد. اساساً می‌توان گفت که رابطه در بین آنها از پیش از آن شروع شده بوده است. به گفته‌ای، پیش از پیاده شدن واحدهای سرخ در انزلی و عبور آنها از مرز آستارا، یک قاصد بلشویک برای گرفتن تماس با کوچک‌خان و گذاشتن وی در جریان امور، به جنگل فرستاده می‌شود و کوچک‌خان نیز پس از آن، دو تن از افراد معتمد خود را، برای آگاه کردن ساکنان آبادی‌های ساحلی به سوی آستارا گسیل می‌دارد. البته، اسماعیل جنگلی، برادرزاده کوچک‌خان، که در نخستین مذاکرات وی با نمایندگان شوروی شرکت داشته، می‌گوید که کوچک‌خان این دو نفر را برای «اخذ تماس با بلشویکان» و منصرف کردن آنها از آمدن به ایران، به این دلیل که «هجوم قوای سرخ بهانه جدیدی برای توقف و مداخله به انگلیسی‌ها خواهد داد» مأموریت داده بود، ولی «مأمورین مزبور ... هنوز از اسالم طالش رد نشده بودند که قوای سرخ به انتظار جواب جنگل نمانده و انزلی را زیر آتش کشتی‌های جنگی گرفتند.» (34)

بعد از آن هم کوچک‌خان را که از پنج سال قبل در جنگل پناه گرفته بود و اندکی قبل برای ملاقات با بلشویک‌ها به لنکران رفته و دست خالی برگشته بود، به انزلی فرامی‌خوانند و او نیز بدون فوت فرصت به انزلی رفته، بر عرشه کشتی کورسک با هیئتی متشکل از راسکولنیکوف، اعضای کمیته عدالت و کمیته انقلاب ترکستان مذاکره می‌کند و پس از دو روز به توافق می‌رسند. به نوشته اسماعیل جنگلی نمایندگان مذکور «به میرزا کوچک‌خان قول حکومت ایران را با طرز رژیم بلشویکی پیشنهاد کردند؛ ولی این پیشنهاد مورد قبول واقع نگردید. بعداً در نظر گرفتند حکومت مختلطی از عدالتی‌ها و جنگلی‌ها تاسیس شود، باز میرزا کوچک‌خان اظهار داشت که چون اعضای کمیته عدالت سال‌ها از ایران دور و به اخلاق محیط آشنا نیستند، باید زمام امورات دست کسانی باشد که از روحیات جامعه باخبر و آگاه باشند.» (35)

اورجونیکیدزه، صدر دفتر کمیته مرکزی قفقاز حزب کمونیست (بلشویک) روس و یکی از رهبران اردوی یازدهم سرخ، که در روز دوم با کشتی از باکو آمده بود، پس از شنیدن دلایل هم رزم قدیمی‌اش کوچک‌خان، خطاب به نمایندگان شوروی گفت: «رفقا آن چه این مرد درست قول و باایمان می‌گوید، من بی‌چون و چرا تصدیق می‌کنم و موافقت خودم را با تمام اظهارات و تاکتیکش اعلام می‌دارم ... و از شما می‌خواهم که بیانات و نقشه آینده‌اش را تأیید کنید.» (36)

بعد از آن هم موافقت‌نامه‌ای 9 بندی بین جنگلی‌ها و بلشویک‌ها امضا می‌شود که بند نخست آن عبارت بود از:

«عدم اجرای اصول کمونیسم از حیث مصادره اموال و الغای مالکیت و ممنوع بودن تبلیغات.»
به همین علت هم بود که پس از آمدن کوچک خان از جنگل، در دولتی که به ریاست او تشکیل یافت، تمام هشت کمیسر، غیرسوسیالیست و غیر از حاجی محمد جعفر کنگاوری همه گیلانی بودند. سیدجعفر کمیسر امور خارجی هم، بنا به بعضی ادعاها (37) نه میرجعفر جوادزاده، بلکه سید جعفر محسنی صومعه‌سرایبی بوده است. م. ج. جوادزاده دو ماه بعد بود که در دولت انقلابی تشکیل یافته به ریاست احسان‌الله‌خان کمیسر داخله (کشور) شد.

در مذاکرات بین کوچک‌خان و نمایندگان شوروی هم اگرچه از اعضای کمیته باکوی عدالت سخن رفته، به هويت آنها اشاره‌ای نشده است. در کمیته انقلاب سرخ هفت نفری نیز که شب قبل از آمدن کوچک خان به رشت تشکیل شد، از حزب عدالت تنها کامران آقازاده عضویت داشته است.

گریگور یقیکیان مخالف با عدالتی‌های آذربایجانی در خاطرات خود تحت عنوان «هفده ماه انقلاب در گیلان» که به صورت پاورقی در شماره‌های مسلسل پاییز 1300 خ روزنامه ستاره ایران انتشار داده، عجله کوچک‌خان برای ملاقات با نمایندگان شوروی را ناشی از آمدن عدالتی‌ها به گیلان دانسته است:

«از بادکوبه نمایندگان فرقه عدالت وارد شده، آقایی و جوادزاده در کشتی مشغول به تبلیغات بودند. معلوم شد انزلی [را] مرکز تبلیغات کمونیستی [قرار داده] و از آن جا افکار و مقاصد خود را به طرف جنوب اشاعت خواهند داد. میرزا کوچک خان از ترس آن که جوادزاده و آقایی و یا رفقای ایشان رئیس انقلاب بشوند، خود به انزلی رفت. میرزا کوچک‌خان از عدالتی‌ها ترس داشت و می‌خواست که انقلاب ایران ملی باشد. ولی بعد از ملاقات با نمایندگان دولت سویت خودش هم سوسیالیست شد. اگر میرزا کوچک خان ریاست انقلاب را عهده‌دار نمی‌شد، مسلماً فرقه عدالت شروع به انقلاب می‌کرد...» (38)

لازم به توضیح است که گویا حزب عدالت از پیش از آمدن ارتش سرخ به گیلان دارای تشکیلات مخفی در انزلی و رشت بوده است. بنا به گزارش نماینده رشت در کنگره انزلی «پیش از آمدن ارتش سرخ، حزب دارای دو گروه، که یکی 25 و دیگری 12 نفر عضو داشته، بوده است.» (39)

در هر صورت، اندکی پس از ورود ارتش سرخ به انزلی م. ج. جوادزاده به همراه گروهی از عدالتی‌ها به گیلان می‌آیند و بلافاصله هم در انزلی مستقر شده، به گفته یقیکیان «بنای مدرسه ارامنه را تصرف کرده، در سالن بزرگ آن، هر روز مجلس موزیک ترتیب داده و اهالی را به دخول در فرقه عدالت دعوت می‌نمودند. در سواحل دریا میتینگ می‌دادند، زورقچی‌ها، صیادان و حمال‌ها روز به روز زیادتر در فرقه عدالت داخل می‌شدند... عدالتی‌ها... میتینگ و تبلیغات را کافی ندانسته، شروع به مسلح کردن دستجات کارگران و ملاحین نمودند. عده آنها چند روزه به سیصد نفر رسید.» (40) آنان در همان روزها سازمانی به نام «اتفاق جوانان اشتراکی» تشکیل دادند. (41)

مدتی بعد، عدالتی‌ها به شهر رشت رفته، میدان فعالیت خود را وسعت بخشیدند. بنا به گزارش نماینده پیش گفته رشت در کنگره، تعداد حوزه‌های شهر رشت در عرض يك ماه از دو به 10 حوزه افزایش یافت. در آن میان فعالیت جوادزاده توجه‌انگیز بوده است که یقیکیان در خاطرات خود بارها، البته به اکراه، به میتینگ‌های او اشاره کرده است. به عنوان مثال در موردی چنین می‌گوید:

«هر روز عصرها، در میتینگ‌های سبزه‌میدان، نماینده حزب اشتراکی ایران (عدالت)، جوادزاده خلخالی که با زبان فارسی آشنا نبود، به ترکی نطق می‌کرد. ولی همین که نطق خود را با کلمه ترکی یولداشلار (رفقا) شروع می‌کرد، مردم که با کمال دقت نطق فارسی زبانان را استماع می‌کردند، متفرق می‌شدند، ولی جوادزاده در حضور چند نفر باقی‌مانده به نطق خود ادامه می‌داد.» (42)

به طوری که پیش از این مذکور افتاد حزب عدالت ایران سه ماه پیش از آمدن ارتش سرخ به گیلان در حزب کمونیست آذربایجان ادغام شده بود و بنابراین شرایط پدید آمده در گیلان به کمونیست‌های ایرانی امکان آن را داد که به بازسازی حزب خود اقدام کنند. چنان بود که يك ماه پس از تصرف بندر انزلی، نخستین کنگره حزب کمونیست ایران در همان شهر با شرکت 71 نماینده از 22 تا 26 ژوئن 1920/ 1 تا 5 تیرماه 1299 برگزار شد. م. ج. جوادزاده در برگزاری و اداره کنگره نقش فعالی داشته و به عضویت هیئت رئیسه کنگره و کمیته مرکزی حزب و نیز به عنوان یکی از دبیران مسئول آن انتخاب شد و در باره مسئله مطبوعات حزبی در کنگره سخنرانی کرد.

در این هنگام مرکز حزب در رشت بود. اما کنگره لازم تشخیص داد که «به منظور توسعه سازمان تهران و تبدیل آن به مرکزی که رهبریت تمام سازمان‌های حزبی را به عهده گیرد، حزب سید جعفر جوادزاده، یکی از سازمان‌دهان لایق خود را به زودی به تهران گسیل دارد.» (43)

مشی تئوریک پذیرفته شده در کنگره ضمن آن که از آشفتگی‌های اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران نشئت می‌گرفت، از تأثیر بینش‌های متضاد حاکم بر کمینترن نیز برکنار نبود. جوادزاده به جناح چپ حزب که در کنگره حائز اکثریت بود، تعلق داشت. وابستگان به این جناح انقلاب سوسیالیستی را در جامعه ایران آن زمان امکان‌پذیر می‌پنداشتند. چنین بینش‌های ماجراجویانه و افراطی‌گری‌های چپ‌روانه‌ای ضربه‌های مهلکی به جنبش گیلان وارد آورد.

در حالی که کوچک‌خان با ترویج مرام کمونیستی موافق نبود، کمونیست‌های چپ‌گرا و از آن جمله جوادزاده در این راه چندان پیش تاختند که موجبات نگرانی ثروتمندان و مالکان و تفر دین‌داران را فراهم آوردند. چنان که کوچک‌خان این همه را برنرفته، دو هفته پس از کنگره، در روز 18 تیرماه 1299 همراه افراد خود به نشانه اعتراض رشت را ترک کرده، پس از استقرار در جنگل اعلام کرد که «مادام که بی‌ترتیبی‌های جاری رفع نشوند و افراد حزب عدالت از پرخاش و ستیزه‌جویی و تبلیغات مرامی دست بردارند، از فومن برخواهد گشت.» (44) و برهم نمی‌گردد، تا آن که سرانجام بعضی از مقامات شوروی چون مدیوانی، میکویان، گارکایتلی و بلومکین به همدستی چند ایرانی در 9 مرداد 31 / 1299 ژوئیه 1920 بر ضد جناح کوچک‌خان دست به کودتای سرخ می‌زنند و سه نفر از اعضای حزب کمونیست ایران و از آن جمله م. ج. جوادزاده در ترکیب دولت تشکیل شده به سر کمیسری احسان‌الله خان وارد می‌شوند. چند «امرنامه» به امضای «کمیسر داخله جوادزاده» که در 18 ذی‌قعدة [1338 مرداد 1299] صادر شده، به عنوان یادگاری از آن برهه از حیات سیاسی او باقی مانده است. (45)

جوادزاده در دوره کمیسری خود نیز روزنامه کامونیست را که از اوایل تیرماه 1299 به انتشار آغازیده بود، همچنان اداره می‌کرد. متأسفانه اطلاعات کمی در باره این روزنامه در دست است. ابراهیم فخرایی تصویر سرلوحه شماره 5 آن را که در 12 ذی‌قعدة 28 / 1338 ایول [ژوئیه] 1920- دو روز پیش از وقوع کودتای سرخ - منتشر شده، به دست داده است. از این سرلوحه چنین برمی‌آید که «این روزنامه ناشر افکار کمیته مرکزی فرقه کامونیست (بالشویک) ایران» و مدیرش م. ج. جوادزاده خلخال بوده و «هفته‌ای دو مرتبه طبع و نشر» می‌شده و شعار «رنجبران تمام ممالک! اتفاق کنید» در بالای سر لوحه‌اش قرار داشته است. یقیناً متن مقاله‌ای از آن را گویا به عنوان شاهدهی برای نمودن ضعف‌های مضمونی و انشایی آن «بدون يك نقطه یا کلمه‌ای تغییر» نقل کرده است. در این مقاله، که احتمالاً از زبردست جوادزاده درآمده، پس از ابراز اطمینان به پیروزی جهانی انقلاب و نابودی کاپیتالیسم، از رسیدن آن به رغم تمام موانع به سرحد ایران و این که میرزا کوچک‌خان را، که از ترس انگلیس و عاملین او در زوایای جنگل متواری بوده، «فرصت آن داد که در سایه جریان انقلاب از غاصب ایران و دشمن خود [انگلیس] انتقام بگیرد» و ... اما او بی‌هیچ ملاحظه‌ای باز به جنگل برگشت و ... سخن رفته و وی مورد سرزنش قرار گرفته و در پایان هم ضمن ابراز این نظر که «هرچیزی که بر سر راه پیشرفت آن (انقلاب) واقع می‌شود، دفع آن اولین وظیفه انقلابیون است» به تغییراتی که در رده‌های مسئولان امور صورت می‌گیرد اشارت رفته، اظهار امیدواری شده است که مسئولان جدید «هرچه زودتر وظایفی را که انقلاب سرخ به عهده ایشان محول می‌کند، موافق تاکتیک فرقه کامونیست انجام داده، بیرق آزادی را در تمام نقاط ایران نصب و به استخلاص شرق از [جنگال] امپریالیزم جدید فوق‌العاده نمایند.» (46)

در این دوره در نتیجه افراطی‌گری کمونیست‌های چپ‌رو و میهن‌پرستان آنارشیست و نیز محافظه‌کاری کوچک‌خان و متفانش جنبش جنگل از هم شکافت و متحدان دیروزی روبروی یکدیگر قرار گرفتند و در نتیجه اوضاع بحرانی پیش آمده، واحدهای فراق - که رضاخان از فرماندهانش بود به گیلان حمله کردند و رشت را دوبار تصرف کردند. همین واحدها در سوم اسفند 1299 کودتا کرده، سرانجام جنبش جنگل و قیام‌های ملی دیگر سرکوب گردید و بدین‌ترتیب زمینه لازم برای دیکتاتوری رضاخانی پدید آمد.

يك ماه پس از کودتای سرخ در گیلان کنگره خلق‌های شرق از 9 الی 14 شهریور 1 / 1299 الی 7 سپتامبر 1920 در شهر باکو برگزار گردید. برای شرکت در این کنگره بزرگ که در آن 1891 نماینده 37 ملت حضور داشت، يك هیئت 20 نفری، که جوادزاده نیز از اعضای آن بود، در 4 شهریور از انزلی به راه افتاد. آنان در باکو به ایرانیان دیگر و از آن جمله حیدرخان عمواغلو، سلطان‌زاده و ... از رهبران حزب کمونیست ایران پیوستند. توضیح این که 202 نفر از شرکت‌کنندگان کنگره ایرانی بوده‌اند. (47)

گفتنی آن که در جریان کنگره، در جلسات حاشیه‌ای از اشتباهات کمیته مرکزی منتخب کنگره انزلی سخن می‌رفته، چندان که سرانجام کمینترن به مداخله پرداخته، پس از خاتمه کار کنگره، پلنوم وسیع حزب کمونیست ایران با دست‌اندرکاری شعبه شرق کمینترن برگزار شد که در طی آن کمیته مرکزی انتخاب شده در غیاب حیدرعمواغلو که به عضویت هیئت اجرایی دایمی 48 نفری کنگره خلق‌های خاور برگزیده شده بود منحل گردیده، کمیته مرکزی جدیدی به رهبری او تشکیل شد. چهار نفر از اعضای کمیته مرکزی اول و از آن جمله جوادزاده نیز، به عضویت کمیته مرکزی جدید انتخاب شدند. اما جوادزاده مواضع پیشین خود را ترک نگفته، همچنان در جناح چپ‌رو، که سلطان‌زاده در رأس آن قرار داشت، باقی ماند. این جناح با انحلال کمیته مرکزی اول و کنار نهاده شدن مشی انتخابی آن مخالفت می‌ورزید.

در حالی که حیدرعمواغلو برای برپایی اتحاد بر هم خورده در گیلان و نجات جنبش رهایی‌بخش ملی خود را به آب و آتش می‌زد، جوادزاده در مقاله‌ای تحت عنوان «حزب کمونیست ایران» که در شماره 78 (اکتبر 25 / 1920 مهر 1299) روزنامه کومونیست به چاپ رسیده، کوچک‌خان را يك «فاناتیک اشراف‌پرست، که زندگی و سعادت خود را در گرو دفاع از ملاکان و ثروتمندان می‌دید» قلمداد می‌کرد و شعار می‌داد که «در ایران باید حکومت دهقانان و کارگران زحمتکش تشکیل گردد!»

بدین‌ترتیب دستورهای صادر شده از مراتب بالای دولت شوروی و کمینترن و پلنوم وسیعی که با دست‌اندرکاری آن‌ها برگزار شد، نه تنها نتوانست به اختلاف نظرهای موجود در حزب خاتمه دهد، بلکه به جای يك کمیته مرکزی دو کمیته مرکزی به وجود آمد؛ چنان که جوادزاده در گزارش خود در یکی از جلسات کنگره سوم کمینترن که از 2 ژوئن تا 12 ژوئیه 12 / 1921 خرداد تا 21 تیرماه 1300 در مسکو برگزار شد، از وجود دو حزب کمونیست در ایران سخن می‌گوید. (48) وی در این کنگره براساس اعتبارنامه تشکیلات شهری تبریز حزب کمونیست ایران و به عنوان نماینده رسمی شرکت کرده بود. م. ج. جوادزاده

گویا پس از پلنوم مذکور دیگر به گیلان برنمی‌گردد و اگر هم برگشته باشد، توقف زیادی در آن جا نمی‌کند. نخستین اقدام حیدرعمواوغلو پس از شروع به کار به عنوان رهبر حزب، عبارت بود از انحلال کابینه احسان‌الله خان و کنار گذاشتن کمیسرهای کمونیست و از آن حمله جوادزاده از ترکیب دولت. سلام‌الله جاوید که در آن زمان به جناح حیدرعمواوغلو وابسته بوده و در عین حال با جوادزاده ارتباط شخصی داشته، می‌نویسد که «میرجعفر جوادزاده (پیشه‌وری) و بهرام آقایی، که در عضویت کمیته [مرکزی] باقی مانده بودند، در کمیته مرکزی حضور نیافتند. جوادزاده (به اتفاق علی امیرخیزی) برای فعالیت به تهران اعزام شده بود.» (49)

پیشه‌وری در بازجویی خود در زمستان سال 1309 در مورد شرکت خود در جنبش گیلان گفته است که:

«در موقعی که [در] گیلان انقلاب شد بنده هم آمدم. در گیلان دو ماه داخل انقلاب بودم. در قسمت دسته احسان‌الله‌خان. بعد از دو ماه توقف در آن جا دیدم که وضعیت جور خوبی نیست و قضیه بالاخره برخلاف منافع ملی انجام خواهد گرفت، استعفا دادم، مراجعت کردم به بادکوبه... [چون نتوانستم وارد دارالفنون آن‌جا شوم] خیال کردم بهتر است بروم ایران زندگانی کنم. چون گیلان شلوغ بود و دستجات مختلفی بودند، بنده هم نمی‌خواستم دوباره داخل در کارهای گیلان بشوم، بنابراین از راه خراسان آمدم به طهران. مدت دو سه ماه بی‌کار بودم، بعد در اداره روزنامه حقیقت به سمت مترجمی و نویسندگی داخل شدم...» (50)

و سال‌ها بعد، در تابستان 1322 خ، زمانی که نامزد نمایندگی مجلس شورای ملی بود، در معرفی خود، در اشاره به مرحله مورد بحث زندگی خود چنین نوشت:

«در شدیدترین دوره نهضت ملی گیلان ملیون [بخوان کمونیست‌ها] تصمیم گرفتند مرکز فعالیت خود را به تهران انتقال دهند و در آن جا بر علیه استبداد و ارتجاع و زورگویی مبارزه کنند. پیش از هر کسی من دم نظر بودم. همه از من انتظار فعالیت و کار داشتند، من هم در نوبه خود تردید به خود راه ندادم. فرونت (جبهه)‌ها و جنگل‌ها و کوه‌ها را پیموده، خود را به طهران رسانیدم. در آن جا عده بی‌شماری را پیدا کرده، دست به دست آن‌ها داده، وارد کار شدم. هنوز جنگل داشت تازه تمام می‌شد، در صورتی که ما در طهران علاوه بر سازمان‌های جدی سیاسی [حوزه‌های حزبی؟] شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران را، که اعضایش آن روز به هفت هزار نفر بالغ می‌شد، موفق شده بودیم تشکیل بدهیم. شورای اتحادیه کارگران ارگان خود را تأسیس کرد. این روزنامه حقیقت بود. به استثنای چند مقاله، که رفقای آزادی‌خواه آن روز می‌نوشته‌اند، تمام سرمقاله‌های روزنامه مزبور از قلم من تراوش کرده است.» (51)

وی احتمالاً در همان دوره انتشار حقیقت و یا اندکی پیش یا پس از آن با معصومه خانم مصور رحمانی خواهر زن بهمن شیدانی ازدواج کرده و در حدود سال 1304 خ از وی صاحب فرزندی داریوش نام شده است.

معصومه خانم دختر میرزا ابراهیم‌خان صنیع‌الدوله معروف به عکاس‌باشی و خواهر جهان‌گیرخان مصور رحمانی، عکاس معروف درگذشته در 1335 یا 1336 خ است. عکاس‌باشی به اتفاق پدرش احمدخان صنیع‌السلطنه و در رکاب مظفرالدین‌شاه در اروپا گردش و فن‌آموزی کرده و دستگاه‌های فیلم‌برداری و نمایش فیلم توسط پدرش و او به ایران آورده شده است. زیورالسلطان ملقب به طلعت‌السلطنه، خواهر زن مظفرالدین‌شاه همسرش بوده و پس از درگذشت مظفرالدین‌شاه از دربار کناره‌گیری کرده، در ملکی که در نزدیکی کرج داشته، به کشاورزی پرداخت و بعدها برای کشاورزی به گیلان رفت و در سال 1335 ق / 1295-96 خ، یعنی پیش از مراجعت جوادزاده به ایران، درگذشت. (52)

م. ج. جوادزاده در زمان انتشار روزنامه حقیقت جوانی بود حدوداً 28-29 ساله. وی بعد از آن هم در حدود يك ربع قرن زندگی کرد که نزدیک به یازده سال آن از 6 دی ماه 1309 تا 23 شهریور ماه 1320 به اتهام فعالیت‌های کمونیستی در زندان گذشت. پس از آزادی از زندان روزنامه آژیر را از خرداد 1322 تا اواسط سال 1324 خ منتشر کرد. در همان دوره به نمایندگی مجلس چهاردهم از آذربایجان انتخاب شد و اعتبارنامه‌اش به تصویب نرسید و فرقه دموکرات آذربایجان را در شهریور 1324 بنیاد نهاد و به مدت يك سال از آذر 1324 تا آذر 1325 در رأس حکومت خودمختار آذربایجان قرار گرفت و سرانجام 6 ماه پس از فرار به شوروی، در جریان سانحه اتومبیل در 20 تیر ماه 1326 درگذشت. بحث گسترده در باره مراحل سه‌گانه زندگی این شخصیت بحث‌انگیز در دوران پس از توقیف روزنامه حقیقت، یعنی دوره‌های پیش از زندان، زندان و پس از زندان مستلزم مجال دیگری است.

(1) آژیر، ش 15 (91 آذر 1322).

(2) جاوید، پیشین، صص 9-10.

(3) Sahin, Iran Kommunist Partiyasinin Yaranmasi, Baki 1963, s148. T

(4) جاوید، پیشین، ص 10.

(5) در مورد نوشته خبرنگار روزنامه تفلیس‌سکی لیستوق در رابطه با اعتراض دموکرات‌های آذربایجان به ترکیب دولت عین‌الدوله در 18 صفر 1336 قوس (آذر) 1296 ر. ک: علی آذری، شیخ محمد خیابانی، تهران: بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه، چ 1354، صص 151-58.

(6) به عنوان مثال ر. ک: تجدد، ش 19 (73 بهمن 1296)، ش 25 (84 اسفند 1296) و ...

- (7) رحیم رئیس‌نیا: «مدرسه محمدیه تبریز و تدریس مشروطه»، فصلنامه گفتگو، ش 18 (زمستان 1376).
- (8) آذربایجان جزو لاینفک ایران، ش 1.
- (9) جاوید، پیشین، صص 8-17.
- (10) بهروز طیرانی (به کوشش)، اسناد احزاب سیاسی ایران، ج 2، ج 2، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، تهران 1376، ص 96.
- (11) آژیر، ش 27 (55 مرداد 1322) جعفر پیشه‌وری، تاریخچه حزب عدالت، تهران: انتشارات علم، 1359، ص 9.
- (12) پیشین، ص 30.
- (13) پیشین، ص 29.
- (14) Sahin, Iran Kommunist ..., 148. T
- (15) پیشه‌وری، تاریخچه عدالت، ص 29.
- (16) در باره‌اش ر. ک: پیشه‌وری، تاریخچه عدالت، صص 33-42/ جاوید، پیشین، صص 4-13/ آذربایجان جزو لاینفک ایران، ش 4.
- (17) پیشه‌وری، تاریخچه عدالت، ص 33.
- (18) Sahin, Iran Kommunist..., 157.T
- (19) ایرانلی‌لارا انتباه، حریت، ش 21 (33 نوامبر 1919).
- (20) حریت، ش 6 (53 مارس 1920)/ ش 21 (72 مه 1920).
- (21) حریت، ش 8 (54 مارس 1920).
- (22) حریت، ش 15 (55 مارس 1920).
- (23) حریت، ش 22 (39 دسامبر 1920).
- (24) حریت، ش 12 (24 ژانویه 1920).
- (25) حریت، ش 21 (72 مه 1920).
- (26) آذربایجان موقت حربی انقلابی انقلاب کومیتسه‌سینین اخباری، ش 23 (3 مه 1920).
- (27) آژیر، ش 15 (91 آذر 1322).
- (28) Tadeusz Swietochowski, Russia and Azerbaijan, Columbia University Press, N.Y. 1995, PP. 66 and 250
- (29) پیشه‌وری، تاریخچه عدالت، صص 9-48.
- (30) آژیر، ش 15 (91 آذر 1322).
- (31) میرجعفر پیشه‌وری (جوادزاده خلخالی) سنچیلیمیش اثرلری، باکو 1344 خ، ص 9 و امین‌زاده «کمونیسست فرقه‌سی‌نین بیرینجی قورولتایی»، آذربایجان، ش مورخ 1 تیر 1349.
- (32) امین‌زاده، پیشین.
- (33) میر جعفر پیشه‌وری، سنچیلیمیش اثرلری، ص 10.
- (34) اسماعیل راتین (مقدمه)، قیام جنگل، تهران، انتشارات جاویدان، 1357، ص 134.
- (35) پیشین، صص 138-39.
- (36) ابراهیم فخرایی، سردار جنگل، ج 9، تهران: انتشارات جاویدان، 1357، ص 244.
- (37) پیشه‌وری، سنچیلیمیش اثرلری، ص 9 و مهرنوش (صادق شعله)، تاریخ جنگل، ج 4، رشت: 1338، ص 34 / Azerbaijan / Sovet Ensiklopediaysi, 7. cil. S. 542
- (38) گریگور یقیکیان، شوروی و جنبش جنگل، به کوشش برزویه دهگان، تهران: انتشارات نوین، 1363، ص 481.
- (39) ع. شمیده، آزادلیق قهرمانی (حیدرعمواوغلی)، باکو، 1350، ص 88.
- (40) شوروی و جنبش جنگل، ص 499.
- (41) پیشین، ص 70.
- (42) پیشین، ص 10، موارد دیگر، صص 137 231 261 445.
- (43) Iran Kommunist..., S. 195-202
- (44) فخرایی، پیشین، ص 269.
- (45) یقیکیان، پیشین، صص 28- 527.
- (46) همان، صص 66-163.
- (47) Gilan Under Communist rule, Shakeri, p. 19
- (48) شاکری، پیشین، ج 1، ص 75.
- (49) جاوید، پیشین، ص 40.
- (50) بیات، پیشین، ص 119.
- (51) آژیر، ش 15 (91 آذر 1322).
- (52) یحیی ذکاء، تاریخ عکاسی و عکاسان پیشگام در ایران، تهران: سازمان انتشارات انقلاب اسلامی، 1376، صص 113-16.